



An Analysis of Shirazi Dialect and Folk Culture in the Poetry of Bijan Samandar

Mohammad Hadi Khaleghzadeh*¹, Navid Arabi²

Received: 26/11/2024

Accepted: 23/08/2024

* Corresponding Author's E-mail:
Mo.Khaleghzadeh@iau.ac.ir

Abstract

Bijan Samandar (b. 1941 - d. 2018) was a Shirazi poet and lyricist known for his dedication to local themes and vernacular language. This study examines Samandar's local poetry, analyzing the Shirazi dialect and elements of folk culture embedded within his verses. Samandar played an essential role in reviving and enriching Shirazi poetry, artfully integrating colloquial expressions that draw upon words, idioms, and proverbs once commonly spoken by the people of Shiraz. Today, these linguistic elements have faded from the standard dialect, and even among current Shirazi residents, some of these terms have been forgotten. The research, conducted through descriptive-analytical methods, reveals that knowledge of Shirazi vocabulary provides significant insights into the folk culture and subcultures of southern Iran, preserving linguistic heritage. Additionally, examining these terms reveals which word groups were prevalent in Samandar's

1. Associate Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Yasouj, Yasouj, Iran.

<http://www.orcid.org/0000-0002-3873-286X>

2. PhD Candidate of Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Yasouj, Yasouj, Iran.

<http://www.orcid.org/0000-0003-0114-7656>



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY- NC) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.



time. Furthermore, each term is compared with the Lori dialect, demonstrating the closeness of the Shirazi dialect to Lori.

Keywords: Bijan Samandar; folk culture; Shirazi dialect; local poetry.

Research Background

There is limited literature on Bijan Samandar specifically related to this study. The first work is a study by Moradi (2011), which, in part, explores Samandar's poetry within Persian metrical structures. Another study (2022) was presented at the Second National Comparative Literature Conference and focuses on semiotic analysis in Samandar's collection Shiraz Poetry.

Objectives, questions, and hypotheses

This research explores the influence of Shirazi local culture on Bijan Samandar's poetry, identifying and analyzing Shirazi words, idioms, and metaphors extracted from his works, including Shiraz Poetry and Better than Flowers, Shiraz. Using a descriptive-analytical approach, it first examines Shirazi terms and expressions from a linguistic and dialectological perspective. This analysis highlights specific features of the Shirazi dialect and its phonetic, lexical, and grammatical distinctions from standard Persian, and underscores the significance of oral tradition in understanding folk literature. Culturally and socially, the study examines how local customs and historical events in Shiraz influenced Samandar's poetry, addressing questions such as how folk culture and historical events impact literary content and whether examining Samandar's life and personal experiences aids in understanding this relationship more deeply.

Discussion

This study analyzes frequently used Shirazi terms, such as āmoṣte, pešenge, penjīr, londe, močone; names of animals like tisk, xazuk,



zardālu-rasunak, kalpok; local foods such as angure-rišbovoy-monaqo, angure-lor-koš, ow piyāzak, dopiāzey ālu, tu tovey, kāči, yaxni adas māšak; human attributes like āpārdi, arqe, alesti, atkali, ekbir, onor, sopine, pape], paxme, pale, suzmuni, kure-monjeley, komin, gaborak, lebdi, lelmuš, māterengak; and physical features such as ab-gez, meydey, teng, body parts like qop, lonj, as well as terms related to gardens and historic Shirazi sites, including āsiow se toy, bāq-e taxt, bāqe raške behest, bāqe samad āqo, puzey sonqori, doxtaroy sāb extiyār, gowde arbun, and local games and toys like brak, čalok mose, and šāftak. Additionally, the paper examines Shirazi idioms and proverbs featured in Samandar’s poetry, such as orsi pasak pišak nadār, oštow, baxtār, zire qem raftan, and gorbey šāčērāq.

Conclusion

The recurrence of Shirazi dialect and local terms in Bijan Samandar's poetry is particularly notable in works that address daily life, folk culture, and Shirazi-specific experiences. The underlying reasons can be summarized as follows:

1. **Everyday Life and Environmental Description:** Shirazi dialect terms are often employed to depict daily life, the environment, and culture of Shiraz, lending authenticity and realism to the poems and bringing readers closer to the city’s tangible atmosphere.
2. **Folk Culture and Folklore:** Poems that explore elements of folk culture and folklore, such as customs, celebrations, and local tales, naturally incorporate more dialectal terms. These expressions help to portray these cultural elements with greater accuracy and authenticity.
3. **Personal Experience and Nostalgia:** Poems that evoke personal, nostalgic experiences associated with childhood or life in Shiraz may frequently use local terms due to their intrinsic connection with the vernacular language.



Culture and Folk Literature

E-ISSN: 2423-7000

Vol. 12, No.59

November-December 2024

Research Article



The cultural and linguistic significance of Shirazi dialect in Samandar's poetry may also enhance the poem's appeal, contributing to cultural identity, emotional impact, and a sense of place and belonging.

References

Safavi, K. (1988). *A review of the origins of the Persian language*. Markaz Publishing.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

سال ۱۲، شماره ۵۹، آذر و دی ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار بیژن سمندر

محمدهادی خالقیزاده*^۱، نوید عربی^۲

(دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۵ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۲)

چکیده

ادبیات محلی آینه تمام‌نمای فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌هاست. نقش عناصر زبان و لهجه در بازنمایی موضوعات اجتماعی بسیار مهم و تأثیرگذار است. بیژن سمندر (ت. ۱۳۲۰/ف. ۱۳۹۷) شاعر و ترانه‌سرای محلی شیراز است. این پژوهشگر در این جستار ضمن بررسی اشعار محلی بیژن سمندر به تحلیل فرهنگ عامه و واژگان قدیمی شیرازی در اشعار وی می‌پردازد. سمندر نقشی بی‌بدیل و تأثیرگذار در احیا و تعالی شعر محلی شیراز دارد و با بازگویی واژگان عامیانه و تلفیق دلبرانه آن در شعر و غزل، طرحی نو درانداخته و کلمات، ترکیبات و ضرب‌المثل‌هایی را در آثارش به کار برده است که مردم شیراز در گذشته‌ای نه‌چندان دور بدان تکلم می‌کرده‌اند و با گویش معیار امروزه فاصله گرفته است و برخی از شهروندان امروز شیراز نیز معانی آن‌ها را از یاد برده‌اند. نتایج این تحقیق که به صورت

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)

*Mo.Khaleghzadeh@iau.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0002-3873-286X>

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران

<https://orcid.org/0000-0003-0114-7656>



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY - NC) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.

توصیفی - تحلیلی انجام شده حکایت از آن دارد که شناخت واژگان شیرازی اولاً به آگاهی از فرهنگ عامه و خرده‌فرهنگ‌های جنوب ایران کمک شایانی می‌کند و از آن‌ها پاسداری می‌نماید؛ دوم اینکه از طریق تحلیل این واژه‌ها و اصطلاحات می‌توان دریافت که در دوره سمندر چه گروه واژگانی بیشتر در محاوره‌های روزمره وجود داشته است. سوم اینکه ذیل هر واژه یا اصطلاح آن کلمات با گویش لری سنجیده شده است که نشان می‌دهد لهجه شیرازی چقدر به گویش لری نزدیک است.

واژه‌های کلیدی: بیژن سمندر، فرهنگ عامه، لهجه شیرازی، شعر محلی.

۱. مقدمه

زبان مانند همه عوامل اجتماعی در حال تغییر و تحول است. اگر زبان را مجموعه‌ای بزرگ در نظر بگیریم، گویش‌ها اجزای کوچک‌تری هستند که از اصل زبان منشعب می‌شوند و بر اثر مرور زمان و اقتضای جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی واژه‌های جدید در آن وارد می‌شوند و از نظر دستوری تغییر می‌کنند، به گونه‌ای که تشخیص انشعاب گویش‌ها از زبان اصلی پس از گذشت چند قرن نه‌تنها برای گویشوران همان منطقه، بلکه برای زبان‌شناسان نیز مشکل می‌شود. برخی از زبان‌شناسان، لهجه را مقوله فردی می‌دانند و گویش را گونه‌ای از زبان می‌دانند. علاوه بر عواملی که بر کاهش و نابودی لهجه و گویش اثر می‌گذارند، مواردی دیگر از جمله جهانی شدن، توسعه مدارس، نفوذ رسانه‌های گروهی، بر روند کاهش و اضمحلال لهجه تأثیر دارند. «ثبت تخصصی هر گویش و لهجه از زبان فارسی همراه با جزئیات نه‌تنها خدمت شایانی به زبان فارسی خواهد بود، بلکه آیندگان را خرسند خواهد ساخت، زیرا به راحتی با گذشته زبان خود که زبان اجداد و نیاکانشان بوده آشنا خواهند شد» (رحیمیان، ۱۳۹۱، ص. ۱۱).

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

این مقاله به بررسی نقش، ویژگی‌ها و اهمیت فرهنگ عامه با رویکرد بررسی واژگان شیرازی به‌کار رفته در اشعار بیژن سمندر می‌پردازد.

۲. پیشینه پژوهش

اولین مجموعه‌های مدون از فرهنگ عامه ایران در دوران قاجار مدون شد؛ یعنی هنگامی که آقاجمال خوانساری، باورهای زنان عصر صفویه را که حاوی آداب و رسوم و باورهای آنان است در کتاب *کلتومنه یا عقاید النساء جمع‌آوری کرد*. همچنین در این دوره میرزا حبیب اصفهانی به ثبت پاره‌ای از لغات کوچه و بازاری و اصطلاحات عامیانه میان مردم همت گماشت. بعدها علی هانیبال به گردآوری منظم بازی بچه‌ها، باورها، لالایی‌ها و ترانه‌های عامیانه پرداخت و تا حدی روش تحقیق در فولکلور را ارائه کرد (تمیم‌داری، ۱۳۹۹، ص. ۱۶).

بعد از این دوره باید از علی‌اکبر دهخدا (۱۳۳۴-۱۲۵۷ش) یاد کرد که شخصاً امثال و حکم فارسی را گرد آورد و با نگاشتن مجموعه مقاله‌های *چرند و پرند* در روزنامه صور اسرافیل، آن هم در صدر مشروطیت، ساده‌نویسی را سرمشق همه نویسندگان اجتماعی قرار داد... در کتاب یکی بود یکی نبود، محمدعلی جمالزاده (۱۲۷۴-۱۳۷۶ش) نیز با زبان محاوره‌ای به بیان اصطلاحات و تمثیل‌ها پرداخته است. *نیرنگستان*، اثر صادق هدایت (۱۳۳۰-۱۲۸۱ش) اولین کتابی است که در باب آداب و عقاید و افکار توده مردم نوشته شده... محمدجعفر محجوب (۱۳۷۴-۱۳۰۳ش)، کوهی کرمانی (۱۳۳۷-۱۲۷۶ش) و ملک‌الشعراى بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶ش) از جمله کسانی هستند که مقالاتی ارزشمند در زمینه فولکلور نوشته‌اند (همان).

به صورت خاص و مرتبط با موضوع پژوهش حاضر یعنی «بیژن سمندر» منابع و مقالات بسیار اندکی وجود دارد. اولین مورد، مقاله‌ای است تحت عنوان «بررسی

گونه‌های اصلی وزن و تحول آن در شعر گویش شیرازی» (۱۳۹۰) که نویسنده آن محمد مرادی در بخشی از مقاله خود به بررسی اشعار بیژن سمندر براساس وزن‌های شعر فارسی پرداخته است. دومین مورد، در بخشی از پایان‌نامه فیروزه افضل با عنوان *بررسی ریشه‌شناختی تطبیقی منتخبی از واژگان گویش شیرازی* (۱۳۹۵) برخی از واژگان شیرازی، ریشه‌شناسی تطبیقی شده است. همچنین با رویکرد مکتب نشانه‌شناسی تارتو (بحث نشانه‌شناسی فرهنگ) مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی اشعار بیژن سمندر براساس مکتب نشانه‌شناسی فرهنگی تارتو» (۱۴۰۱) در دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی و براساس کتاب «شعر شیراز» به استخراج و تحلیل نشانه‌های موجود در این اشعار پرداخته شده است. در پژوهش حاضر نگارندگان با رویکرد بررسی نقش بیژن سمندر در صیانت از فرهنگ عامه و با آوردن ابیات مورد نظر به عنوان شاهد، تلاش کرده‌اند نقش این شاعر محلی را در ترویج اعتقادات و باورها، سنت‌ها، گفتارهای و هنرهای عامیانه مشخص کنند.

۳. چارچوب نظری

این پژوهشگر به بررسی تأثیر فرهنگ محلی شیراز بر اشعار بیژن سمندر پرداخته و واژه‌ها، اصطلاحات و کنایات شیرازی را از میان اشعار دفاتر شعری بیژن سمندر مانند «شعر شیراز» و «شیراز از گل بهترو» استخراج کرده و با روش توصیفی - تحلیلی آن‌ها را مورد تجزیه و واکاوی قرار داده است. بدین ترتیب که نخست، از منظر زبان‌شناسی و گویش‌شناسی، واژه‌ها و اصطلاحات محلی شیرازی را در اشعار سمندر بررسی کرده که این تحلیل شامل توصیف ویژگی‌های خاص گویش شیرازی، تفاوت‌های آوایی، واژگانی و دستوری آن با فارسی معیار است و از آنجا که اشعار وی سرشار از عناصر ادبیات شفاهی شیراز است نقش بسزایی در فهم ادبیات عامه دارد.

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

در بُعد فرهنگی و اجتماعی نیز مقاله به بررسی تأثیر فرهنگ محلی و شرایط اجتماعی و تاریخی شیراز بر اشعار سمندر می‌پردازد. مطالعات فرهنگی و اجتماعی نشان می‌دهند که چگونه فرهنگ عامه و وقایع مهم تاریخی بر محتوای ادبیات و هنر تأثیر می‌گذارند. شناخت زندگی و آثار بیژن سمندر و بررسی تجربیات شخصی وی به فهم عمیق‌تر این ارتباط کمک می‌کند.

۴. بحث و بررسی

۴-۱. کوتاه درباره شاعر

بیژن سمندر در ۲۰ خرداد ۱۳۲۰ خورشیدی در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی تا لیسانس را در شیراز به سر برد و اولین اثر وی به نام «پرنده‌وش» در سال ۱۳۴۱ شمسی منتشر شد. در سال ۱۳۴۴ جهت ادامه تحصیل به آمریکا رفت و چهار سال بعد، موفق به دریافت مدرک دکتری در رشته معماری شد. در سال ۱۳۴۹ به ایران بازگشت و مشاغل مثل «رابط رادیو ایران در سازمان ملل»، «مسئول شعر و ترانه تلویزیون ایران»، «کارشناس فرهنگی ممالک آسیایی و آفریقایی»، «سردبیر نمایش و جوانان رادیو ایران»، سردبیری مجله هنر و مردم را اختیار کرد. در سال ۱۳۴۵ کتاب شعر شهر و یک سال بعد کتاب شعر شیراز را منتشر کرد. از آثار دیگر وی می‌توان به میکس شعر، شعرک‌های ژاپنی، شیراز از گل بهترو و پدیده‌ای تازه در شعر فارسی اشاره کرد. بیژن سمندر در ۱۷ دی ۱۳۹۷ شمسی در آمریکا درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد (ر.ک: نیازکار، ۱۳۹۷، ص. ۲۵-۲۹). وی در موسیقی، شعر، ترجمه، نویسندگی، معماری، طراحی، خط و خوشنویسی دستی هنرمندانه داشت و آثار موسیقی متعددی از وی بر جا مانده است.

فریدون توللی در رابطه با بیژن سمندر این گونه می نویسد: «در میان سخنورانِ معاصر، بیژن سمندر به چندین صفات دلکش که در اوست، درخور احترام است و در حرمت پیشکسوتان پیشگام. وی با آن قریحه تابناک، در نقاشی و خطاطی نیز دستی پرتوان دارد و شکسته نویسی دلپسندش که در نگارش ضمیمه متجلی است، پایان بخش هر گفت گوشت.» (توللی، ۱۳۵۰، ص. ۱۵۶۰). «بیژن سمندر را از آنجا که بسیاری از اشعار شیرازی اش در سال های قبل از انقلاب منتشر شده اند، می توان نماینده شعر با لهجه شیرازی در این دوران دانست» (مرادی، ۱۳۹۰، ص. ۱۹۰).

۴-۲. لهجه شیرازی

زبان یک سیستم کامل و منظم از قواعد، نمادها و علائم است که در جامعه برای بیان افکار، احساسات و اطلاعات استفاده می شود. «زبان از یک سو وسیله ارتباط بین افراد جامعه است و از طرف دیگر وسیله بیان افکار و احساسات ماست. زبان، تنها وسیله و یا مؤثرترین وسیله ای است که جهان اندیشه و دنیای درون ما را با جهان بیرون ما مرتبط می کند» (باطنی، ۱۳۸۴، ص. ۲۷) کوروش صفوی بر این باور است که:

لهجه یا گونه (dialect) شکلی خاص و مفهوم از تلفظ زبان معیار است که در نواحی جغرافیایی یا موقعیت های فرهنگی گوناگون به کار می رود. مانند لهجه یا گونه مشهدی و گونه اصفهانی یا حتی گونه جاهلی. گویش (patois) نظام زبانی خاصی است که در ناحیه جغرافیایی و درون مرزهای سیاسی یک کشور مورد استفاده قرار می گیرد و از نظر دستوری و واژگانی با زبان معیار کاملاً متفاوت است، به طوری که درک آن بدون آموزش میسر نیست. مانند گویش گُردی، گیلکی و جز آن (صفوی، ۱۳۶۷، ص. ۱۱۸).

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

به زبانی دیگر «لهجه، صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان است که برای سخنگویان دیگر صورت‌های آن زبان قابل فهم باشد، مانند فارسی افغانی (دری افغانی)، شیرازی، کرمانی، مشهدی، یزدی و تاجیکی که مشتق از زبان فارسی دری‌اند» (کلباسی، ۱۳۷۰، ص. ۱۳). بنابراین لهجه معمولاً توسط عوامل جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی متحول می‌شود و با تلفظ، سرعت صحبت، تن و صدا و استفاده از واژگان خاص تفاوت‌هایی را نسبت به لهجه‌های دیگر یک زبان ایجاد می‌کند.

علی سامی شیراز را با لهجه آن می‌شناسد و می‌گوید: «شیراز شهری است که لهجه شیرینش یادبود و نگاه‌دارنده کهن‌ترین و غنی‌ترین زبان جهانی می‌باشد» (سامی، ۱۳۳۷، ص. ۲۹). عناصر زبانی لهجه شیرازی می‌توانند شامل واژگان، اصطلاحات، عبارات و نکته‌های دستوری مربوط به لهجه شیرازی باشند. نحوه استفاده از این عناصر و کارکردهای آن‌ها، نقش مهمی در بازنمایی موضوعات اجتماعی و فرهنگ‌های عامیانه ایفا می‌کنند که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۳-۴. سمندر و فرهنگ عامیانه

جلوه‌های فرهنگ مردم عبارت‌اند از: ترانه‌های محلی، قصه‌ها، افسانه‌ها، لالایی‌ها، زبانزدها (ضرب‌المثل‌ها)، واسونک‌ها، ترانه‌های عامیانه، ترانه‌های مادران، متل‌ها، آداب و رسوم باورهای مردم، جشن‌ها و اعیاد، غذاهای بومی، طب سنتی، بازی‌های محلی، لباس و پوشش‌های محلی، واگوشک، معما و نغز و... که بیژن سمندر در اشعارش به آداب و رسوم اجتماعی و باورهای کهن مردم شیراز اشاره کرده است. بیژن سمندر با شناخت کامل فرهنگ شیراز و روحیه‌های مردم شیرازی به خوبی می‌داند که شیرازی‌ها

بسیار مهمان‌نواز، نیکوکار، اهل خیرات و مبرات، مؤدب، آداب‌دان، متواضع و مهربان هستند.

۴-۴. واژگان و اصطلاحات شیرازی

۴-۴-۱. برخی واژه‌های پرکاربرد

۴-۴-۱-۱. اَمُوخته [āmoxte]

«آمُوخته: اَمُوخته، یادگرفته. متعلم، فرهیخته، مؤدب، مدرس، دست‌آموز، رام‌شده، مأنوس، مربی، خوگر، خوگرفته، معتاد؛ اَمُوخته شدن: خو گرفتن، عادت کردن، معتاد شدن؛ اَمُوخته کردن: دست‌آموز کردن، عادت دادن به؛ مثل گنجشک اَمُوخته، سخت مأنوس» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «اَمُوخته»). «اَمُوخته، معتاد، مانوس: من و رضا بدجور به هم اَمُوخته شده بودیم» (شاملو، ۱۳۵۷، دفتر دوم، ص. ۵۹۳). اَمُوخته شکلی از اَمُوخته است «یاد گرفته، متعلم، فرهیخته، مؤدب، مدرس، دست‌آموز، رام‌شده، خو گرفته» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «اَمُوخته»). در لُری اَمُوخت به معنی عادت با فعل «وایدن» به معنی شدن به‌کار می‌رود (مقیمی، ۱۳۹۴، ذیل اَمُوخت) که در لهجه شیرازی به معنی «عادت کرده» می‌آید: «من صَبو یو پَس صَبو للموش می‌شم از غصه اما تا اَمُوخته آتیشم امشب نخواهم داد منگه» (سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۲۶)

Man sabo yo pas sabo lelmuš mišam az qose ammā
tā āmoxteye ātišam emšab naxāham dād menge

۴-۴-۱-۲. پَشَنگه [pešenge]

پَشَنگ زَدَن: «کمی آب پاشیدن با دست، گل نم زدن» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «پَشَنگ») «به کسر اول و دوم و چهارم؛ ترشح آب قطرات ریز آب است. مثل این ضرب‌المثل: هنوز

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

روی زمین سفت نشاشیده‌ای که پشنگه آن به صورتت بخورد» (به‌روزی، ۱۳۴۸، ص. ۱۱۵). پشنگ زدن در لغت‌نامه دهخدا دیده می‌شود: «کمی آب پاشیدن با دست، گل نم زدن» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «پشنگ»). این واژه در لری بویراحمدی هم به شکل پشنگ کاربرد دارد. این کلمه از ایرانی باستان و ریشه «pat haik» به معنی پاشیدن، تراوش کردن که سانسکریت آن sic ریختن است» (مقیم، ۱۳۹۴، ذیل «پشنگ»).

از به چل زیر چل هر لوده داری روز و شو هر پشنگه اشک چشم گوشه لوه اوزیده»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۶۵)

az be čel zīre čel har lowde dārī rōz – o – šow
har pešengey aške češmom gošeye low owzide

۴-۳- پنجیر [penjīr]

«پنک، پنچ: گرفتن اعضای آدمی باشد با دو سرانگشت یا ناخن چنان‌که به درد آید» (برهان قاطع، ۱۳۴۲، ذیل «پنک»). «فشردن گوشت و بدن است در میان دو انگشت، این کلمه از «پنچ» که به معنی انگشت است، گرفته شده است» (به‌روزی، ۱۳۴۸، ص. ۱۲۳).

«دل ما خودش کلبه ه کنجه‌اش نکنی بو پنجیر هجر مخچه‌مخچه‌اش نکنی»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۶۹)

dele mā xodeš kabābe kenjaš nakonī
bu penjīr hejr moxče moxčaš nakonī

منظور از ضرب‌المثل شیرازی «پنجیر زن بابوی می‌گیره» این است که «از آنجا که بیشتر بچه‌ها را پنجیر می‌گیرند این ضرب‌المثل در نزد کودکان و نوجوانان بیشتر از بزرگسالان رواج دارد. با این حال در مسائل دیگر به‌ویژه در نزد زنان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. این ضرب‌المثل کاربرد کمی دارد» (ندیم، ۱۳۸۸، ص. ۹۳).

۴-۴-۱-۴. لُنده [londe]

«حرف‌هایی که از روی عصبانیت و نارضایتی به‌عنوان اعتراض زده شود. حرف‌های زیرزبانی و آهسته و اعتراض‌آمیز زدن و زبان را به شکایت گشودن و آن را غُنده هم گویند» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۵۴۳). فعل آن لنده دادن و یا لندیدن است. در لری به شکل لُند و لُنده «سخنی نامفهوم و زیرلبی که از روی نارضایتی برآید» (مقیمی، ۱۳۹۴: ذیل «لنده»).

«ایدل باکی نیس، میگن رقیبِ ما بُولته هی لوکه نده، لُنده نده، چَقَد می‌لوندی؟»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۴۲)

ey del bāki nis, migan raqibe mā- bowlete
hey luke nade, **londe** nade, čeqad milondi

۴-۴-۱-۵. مُچنه [močone]

«شاید تحریف مُچانه باشد، یعنی چیزی را در دست فشار دادن و جمع کردن؛ که آن را مُچونه هم گویند: ۱- چیزی را در دست فشار دادن و جمع کردن - چیزی که در هم فشرده شده و در هم رفته باشد. فعل آن مچانه کردن و مچانه شدن است. مثلاً گویند: کاغذ را مچاله کرد (این کلمه از مچ گرفته شده است)؛ ۲- یک قدری یک مستی چنان که گویند یک مچانه گچ به من ده یعنی به قدری که در مشت جا بگیرد؛ ۳- هر چیزی را که به اندازه یک مشت گلوله کنند مثلاً یک مچانه خمیر و یا مچانه کرده» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۵۶۵). «کاغذی که در دست فشرده شده و ناصاف باشد. پارچه‌ای که به‌دلیل در گوشه‌ای افتادن و تحت فشار قرار گرفتن چین و چروک برداشته باشد» (خدیش، ۱۳۸۵، ص. ۱۶۹). در لری بویراحمدی با ریختِ مچه (meče) «ویژگی چیزی که بر اثر فشار در هم رفته و جمع شده باشد» (مقیمی، ۱۳۹۴، ذیل «مچه»).

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

دل مِچِه شد آخِر، تو مِچِت شد مِچُنِه غصه تورو- لِنجَارَه‌ش - گُدُوشِت بار و بُنِه
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۸۵).

del močče šod āxer, tu močēt šod **močone**
qoseye toru- lenjāraš- gozošt bār -o- bone

۴-۴-۲. برخی جانوران

۴-۴-۲-۱. تیسک [tisk]

«به سکون را و سین و کاف؛ (به لهجه کازرونی) که آن را در شیراز "تیسک" گویند، نوعی پرندۀ کوچکی است که سینه آن زرد است و آن را "دم‌جُنبانک" گویند. افسانه‌ای است که بلبل هرچه تخم بگذارد یکی از آن بلبل می‌شود و بقیه تیسک که از خواندن مانند بلبل محروم می‌باشد» (بهریزی، ۱۳۴۸، ص. ۱۷۲). «بلبلی است که نمی‌خواند» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۳).

«مَنو باش که دَلَم تَنجِه میزَد غنچه بَر آره دلو باش که میون بَلبَلَا تیسکو رو جُسِه!»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۶۸)

mano bāš ke delom tenje mizad qonče bar āre
delo bāš ke miyune bolbolā **tisku** re jose

۴-۴-۲-۲. خزوک [xazuk]

«نوعی سوسک با رنگ سیاه و بدون بال که در جاهای خشک زندگی می‌کند، شبیه سرگین غلطان با راه رفتنی آرام و کند» (خدیش، ۱۳۸۵، ص. ۸۴). «سوسک، کدو، تَرُو، حیوان پرداری است که در حمام‌ها و مستراح‌ها و جاهای مرطوب تولید می‌شود» (بهریزی، ۱۳۴۸، ص. ۲۴۶).

«گوشوار چِرک و چَلَم در گوش تومال رقیب مثل یی دُمبِ خزوک رو کرم شب تُو اوزیده»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۲۴)

gušvare čerk-o- čalom dar guše to māle raqibe
mesle yey dombe **xazuk** ru kerme šab tow owzide

۴-۲-۳. زردآلو رَسونک [zardālu-rasunak]

زردآلو رَسونک یا رساننده زردآلو «حشره‌ای است که هنگام بهار در باغ‌ها پیدا می‌شود و غالباً روی درخت زردآلو نشسته و صدای جیرجیر یک‌نواختی می‌دهد و باغبان‌ها معتقدند که حشره مزبور روی درخت زردآلو نشسته و با دمیدن به میوه‌ها آن‌ها را می‌رسانند» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۲۴۶). «نام حشره‌ای است که در بهار و در فصل رسیدن زردآلو در باغ‌ها پدید آید. این حشره به صدای برخورد کف دست‌ها حساس است. چون کسی مدتی به‌طور مداوم و متناوب کف بزند؛ به سمت صدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود تا حدی که ممکن است در نزدیکی شخصی بر زمین بنشیند» (ثابت، ۱۳۹۱، ص. ۱۵۲).

«زردآلورَسونک می‌خونه مثل واسونک می‌خونه»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۵۴).

zardālu-rasunak mixune
mesle vāsunak mixune

۴-۲-۴. کلپک [kalpok]

«کله پوک یا کلپک نوعی سوسمار است که در صحراها و مزارع زندگی کند، چلباسه، ماترنگ» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۴۷۷). بهروزی معتقد است که پُک در این واژه به معنای بزرگ هم هست. چنانکه به نوعی سوسمار که سری بزرگ دارد گویند «کله پوک». او می‌گوید پُک به معنی پُتک هم هست. مثلاً ممکن است «کله پوک» اصلاً «کله پتک» باشد، زیرا که این حیوان دائم سر خود را مثل پتک حرکت می‌دهد (همان، ص. ۱۱۷). «کلباسو: چلباسه که وزغه است و در خانه‌ها بسیار است. گویند کُشتن آن ثواب هفت من گندم دارد که به مستحق بدهند» (برهان قاطع، ۱۳۴۲، ذیل «کلباسو»).

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

« دل لک لک شد انگار کَلپُک شد »

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۲۸)

del loke loke lok šod
engār kalepok šod

۴-۳. برخی خوراکی‌ها

۴-۳-۱. انگور ریش بُووی مُنْقوی [angure- rišbovoy- monaqo]

«بهترین نوع انگور ریش بابا، با دانه‌های کشیده و نازک و مزه شیرین» (سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۱۴۰). «انگور ریش بُووی-مُنْق: انگور ریش بابای بی‌هسته» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۸۶). «یکی از اقسام ریش باباست. دانه آن باریک و بلند و شیرین‌تر و مرغوب‌تر از ریش بابای معمولی است. به قیمتی بیشتر از آن هم به فروش می‌رسد» (ثابت، ۱۳۹۱، ص. ۲۲۱).

«ئی انگور ریش بُووی مُنْقوی لب تو صد سال دیگه‌م انگور لُرکُش نَمیشه»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۷۱).

ei angure- rišbovoy- monaqo labe to
sad sale digam angure lorkoš namiše

۴-۳-۲. انگور لُرکُش [angure- lor-koš]

«نوعی انگور که اواخر فصل انگور به بازار شیراز می‌آید و بسیار نامرغوب است و ارزان با هسته‌های درشت» (سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۱۴۰). «انگور درشت، خشن، پوست کلفت و هسته‌دار که غالباً چندان هم شیرین نیست» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۸۶).
«ئی انگور ریش بُووی مُنْقوی لب تو صد سال دیگه‌م انگور لُرکُش نَمیشه»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۷۱).

ei angure- rišbovoy- monaqo labe to
sad sale digam angure lorkoš namiše

۴-۳-۳. او پیازک [ow piyāzak]

«او: لحنی است از آب در لهجه‌های روستانشینان» (شاملو، ۱۳۵۷، دفتر ۴، ص. ۱۰۴۰).
«خورشی است که از روغن، آب، پیازداغ، شنبلیله و تخم مرغ درست کنند؛ گاه به جای تخم مرغ از ماست استفاده کنند» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۸۰).

نَمَکِ تَبَرزَه بیزیده پُوی آلک یَخنی عَدَس مَاشک با او پیازک

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۱۸۶)

namake tebarzey bizideye poy alak
yaxni adas māšak bā ow piyāza

۴-۳-۴. دو پیازه آلو [dopiāzey ālu]

خوراکی است با سیب زمینی و پیاز داغ (آلو به معنی سیب زمینی) و دوپیازه همان پیاز داغ است.

«اشکنه رُبی، دو پیازه آلو کوفته هولو، خورشِ بادنجون، کودو»

(همان، ص. ۶۹).

eškene robi, dopiazey ālo
kuftey hulu, xoreš bādenjoon, kudu

۴-۳-۵. توتوه [tu tovey]

توتوه همان چغور پغور است. یعنی «سیاهه و سفیده جگر گوسفند که با پیاز خردشده در تاوه سرخ می‌کنند، خوراک خوشمزه و ارزانی است، که شیرازی‌ها به آن - حسرت الملوک - هم می‌گویند یعنی آنقدر پیش‌افتاده و ارزان است که ملوک و پادشاهان حسرت دارند آن را بخورند، اما چه کنند که خوراک فقراست، نه ملوک!» (سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۱۳۷).

«کَرْدَبَه حَسَن دَبَه صبورش حَلیمش، توتوه، چغورپغورش»

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

(همان، ص. ۷۵)

-kere dabbeye hasan sabureš
halimeš, **tu tovey**, čačur pačureš

۴-۳-۶. کاچی [kāči]

«حلوایی است که آن را بدین طریق سازند: آرد گندم را در روغن بو داده سپس آب در آن ریزند تا پخته گردد و گویند مقوی است و از این رو شب زفاف و شب هفتم زاییدن پزند و آن را (کاچی زایمان) یا (کاچی زائو) نامند» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۴۴۱).
گفتنی است که در شیراز بیشترین مفهومی که از این واژه استنباط می‌شود، به قرار زیر است:

«کاچی بعضی هیچیه: کاچی بهتر از هیچی است، یعنی حلوای کاچی داشتن یا خوردن بهتر از تهیدستی و گرسنگی است و یا اینکه چشم چپ بودن بهتر از نداشتن چشم و کوری است. این ضرب‌المثلی است که برای قناعت گفته می‌شود؛ یعنی چیز کم و یا بی‌اهمیت داشتن بهتر از نداشتن هیچی است» (همان).

«فکر مام باش کاکو جون، باز کاچی بعضی هیچیه تو نیفتادم هنوز به فس و فس، آقو گلی!»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۳۱)

Fekre mām bāš kākō ĵun, bāz- **kāči** ba:ze hičiye
To nayoftādam hanuz be fes - o – fes, āqo qoli

۴-۳-۷. یخنی عدس ماشک [yaxni adas māšak]

«یخنی به فتح اول؛ نوعی آبگوشت است که از گوشت و یکی از حبوبات سازند و اقسام آن عبارت‌اند از: یخنی نخود (مرکب از گوشت و نخود) یخنی عدس (مرکب از گوشت و عدس) یخنی لوبیا (مرکب از گوشت و لوبیا)» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۶۴۶).

نَمَکِ تَبَرزَه بیزیده پُوی آَلکِ یَخنی عَدَس مَاشک با او پیازک

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۱۸۶)

namake tebarzeye bizideye poy alak
yaxni adas māšak bā ow piyāza

۴-۴-۴. صفات انسانی

۴-۴-۱. آپاردی [āpārdi]

«به لهجه شیرازی، آدم حقه‌باز و متقلب. آدم زبان‌باز و پاردم ساییده» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۹).

«کسی بود آرقه، آپاردی، پاشنه دهن کشید که سزانش هی شپلاق و شلاق و پنجیره بود»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۴۰)

kasi bud arqe āpārdi pāšney dahan kešid
ke sezāš hey šaplāq o šalāq o penjire bud

۴-۴-۲. آرقه [arqe]

«رند، زیرک، ناقلا، زرنگ و بافکر» (خدیش، ۱۳۸۵: ۱۷). «به فتح اول و کسر غین، شخص گرم و سرد روزگار چشیده. آدم مجرب، حقه‌باز و حيله‌گر» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۲۵).

«جر دادی و شر کردی و پیوندو پوکوندی ای آرقه مالوندیش و خودت گفتی یهو شد»

(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۱۰)

jer dādi o šer kerdi o peyvando pokondi
ey arqe mālondiš o xodet gofti yeho šod

۴-۴-۳. آلشتی [alesti]

«زشت، بدقیافه؛ متضاد زیبایی و خوش‌گلی است و به صورت خطاب ادا می‌شود» (خدیش، ۱۳۸۵، ص. ۲۰).

آلشتی: بفتح اول و کسر دوم به اشخاص زشت و بدمنظر و لاغر و مردنی گویند. وجه تسمیه این کلمه به این گونه اشخاص یک عقیده قدیمی است بدین ترتیب،

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقیزاده و همکار

گویند وقتی که فرزندی متولد می‌شود، اگر آن را در اتاقی تنها بگذارند جن‌ها می‌آیند و آن را برده و یک بچه جنی را که به عقیده آن‌ها زشت و زرد و ضعیف و لاغر و مردنی است به جای آن می‌گذارند و این گونه اطفال را «اطفال آشتی» یعنی عوض شده گویند. اکنون به هر طفلی که ضعیف و لاغر و زرد باشد «الشتی» گویند یعنی مثل اینکه با بچه جن عوض شده است، یعنی عوض و مبادله. فعل آن الشت شدن و فعل متعدی آن الشت کردن است. چنانکه گویند کتاب من با کتاب شما آشت شده است (بهریزی، ۱۳۴۸، ص. ۳۵).

«کـوَرِ مَنجَلِیْهِ پِلَشـِیْ تـی سـیـاه تـوویِ اَلَشـِی تـی»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۷۶)

Kur-e monjeleje palešti

Siah-tovey alešti

۴-۴-۴. اَتکَلِی [atkali]

«اَتکَلِی یا ادکلی «بر وزن «تنبلی» انجام دادن کارهاست بدون فکر و بدون دقت و بی اساس» (همان، ص. ۲۱).

«اَکبیرِ اَلَشـِی اَتکَلِی یـی لُو قَبُو ئی دُووی که او می‌بس، فقط جوابش آره بود!»

(همان، ص. ۴۰).

ekbire alešti atkali-e yey low qabo

ey dovoy ke o mibas, faqat javābeš āre bud

۴-۴-۵. اکبیر [ekbir]

«آدم نکبتی و کثیف» (بهریزی، ۱۳۴۸، ص. ۳۳).

«اَکبیرِ اَلَشـِی اَتکَلِی یـی لُو قَبُو ئی دُووی که او می‌بس، فقط جوابش آره بود!»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۴۰).

ekbire alešti atkali-e yey low qabo

ey dovoy ke o mibas, faqat javābeš āre bud

۴-۴-۶. اُنْر [onor]

«به ضم اول و دوم، شرف و حیثیت را گویند، مثلاً گویند هنوز حرفی نزده‌ای به (اُنْرش) می‌خورد؛ یعنی به حیثیتش برمی‌خورد و عصبانی می‌شود» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۴۰). «شرافت، آبرو، حیثیت» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۸۵).

«ئی بی اُنْر لوسِ نُنْر، رفت شد دوسِ رقیبِ ته تاغارم»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۲۳)

ei bi onore luse nonor, raft
šod duse raqibe tah toqārom

۴-۴-۷. سُوپینه [sopine]

«سُپین: به کسی گویند که صورتش گوشت آلود و گوشتین باشد» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۳۳۵). «سُپلو: کسی که صورتی چاق دارد» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۵).

«دُوپینه که خزون کرده بهارم سُوپینه که سُوپش تاسیده تو آفتاب»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۲۴)

dopiney ke xazun kerde bahārom
sopiney ke sopeš tāside tu āftāb

۴-۴-۸. پِپِه [pape]

«آدم سُلّه و کم‌عقل و بی‌شعور و پخت» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۹۷). «نفهم، خُل و توسری‌خور» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۹۴) در لُری بویراحمدی، پپلوسه (papalusa) به معنی «بدقواره» به این کلمه نزدیک است (ر.ک. مقیمی، ۱۳۹۴، ص. ذیل پپلوسه).

۴-۴-۹. پَخِمِه [paxme]

«پَخِمِه: آدم کودن و کم‌شعور و احمق، آدم گیج و مبهوت، پخلمه» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۱۰۱). در لُری پَخِم (paxm) به معنی «ساده، احمق، عقب‌افتاده ذهنی، ساده‌لوح»

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

(مقیمی، ۱۳۹۴، ذیل پَخم) به کار می‌رود.

«رقیب من گریه شاهچراغه واسه ئی پَخمه نقالیم کن نپه»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۳۰)

raqibe man gorbeye šāhečērāqe
vāsey ei **paxme** naqālim kon nape

۴-۴-۱۰. پله [pale]

«به فتح اول و کسر دوم؛ آدم سورچران و کسی که هر جا سوری باشد ناخوانده آنجا می‌رود. ۲. به معنی آدم احمق و خُل که "سُمیل" هم گفته می‌شود. ۳. با لفظ پول هم به‌عنوان تابع مهمل گفته می‌شود. مثلاً امروز پول و پله ندارم» (به‌روزی، ۱۳۴۸، ص. ۱۲۲). «احمق، کم‌شعور» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۹۷).

«پیه بود، پله بود ایرو نمی‌خوندم شد خط عَلم آجنه کارم»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۲۴)

Pape bud, pale bud iro namixondam
od xate alem aĵene kārōmš

۴-۴-۱۱. سوزمونی [suzmuni]

«حسود» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۴۹)

«حسودحسود سوزمونی، که گوش یار جون جونی

مثل مسلسل میخونه، شعرای بند تمبونی!»

hasud hasude **suzmuni**, ke guše yāre jun juni
mesle mosalsal mixune še:rāye bande tombuni

۴-۴-۱۲. کور منجله [kure- monjeley]

«زشت و بی ریخت» (همان، ص. ۱۹۹).

«کـورِ منجله پلشـتی سـیاه تـوی اَلشـتی»
(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۷۶)

Kur-e monjeleye palešti
Siah-tovey alešti

۴-۴-۱۳. کُمین [komin]

کُم، به ضم اول یعنی شکم. در فارسی میانه «aškamb» (مقیم، ۱۳۹۴، ذیل کُم) و کُمین به معنی «کُم گنده، آدم شکم‌بزرگ، آدم پرخور، کُمین» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۴۷۹).

«میگن کُمین نیسی، وکی من بازَم سـفره شیراز و بـرت میندازم»
(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۶۹).

migan komin nisi vali man bāzam
Sofreye širāzo barat mindāzam

۴-۴-۱۴. گَبَرک [gaborak]

«کمی بزرگ شده، از آب و گل در رفته، به بچه انسان یا حیوانی گویند که از حالت کودکی خارج شده چنان که گویند این بچه حالا گبرک شده است» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۵۰۰). «بچه تازه از آب و گل در رفته که کمی هم چاق و تپلی باشد. بوتۀ صیفی جات که تازه سبز شده و سه یا چهار برگه شده باشند» (خدیش، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۱). «چاق و چله و سرحال» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۴۶). شاید این کلمه برگرفته از گپو (gapu) لری به معنی بزرگ باشد (ر.ک: مقیم، ۱۳۹۴، ذیل گپو).

«سَبزَه چکُـرک، سِی کـو غنچَه گَبـرک، سِی کـو»

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

(سمندر، ۱۳۵۳، ص. ۳۶)

sabzey čakorak, sey ko
qončey **gaborak** sey ko

۴-۴-۱۵. لبدی [lebdī]

«به کسر اول، محرف لفتی، بد لباس، بد ترکیب، سابقاً پیرزنان، عروسکی را با لباس‌های گل و گشاد به منازل برده و می‌گفته‌اند: "لبدی او مده قضا و بلا را بیره لبدی او مده دورت بگرده" و به این طریق تکدی می‌کردند» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۵۳۰).

«من لبدی مفلوک و تو بشکن بالو بنداز شِفْتِش نمیدم از حرکاتت دلم او شد»

(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۹)

man **lebdī**-e mafluk- o- beškan bālu benāz
šefteš namidam az harekātet delom ov šod

۴-۴-۱۶. للموش [lelmuš]

«لاغر و ضعیف» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۵۳).

«دل لاجون، دل لاغر، دل للموش، دل لِق اُفتاده بو سر توئی خنِس پنس، آقو گلی!»

(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۳۱)

dele lājun dele lāqar, dele **lelmuš**, dele laq
oftāde bu sar to eixenes penes āqo goli

۴-۴-۱۷. ماترننگک [māterengak]

«ماترننگک: به معنی کله پک است که چلیپاسه باشد. به‌طور کنایه به اشخاص کوچک و خردجته هم گفته می‌شود. استعمال این کلمه برای تحقیر است» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۵۵۷). گفتنی است که این واژه در شیراز زمانی به‌کار می‌رود که فرد مورد نظر

کوچک‌اندام و زیرک باشد. «ماترننگک: زیرک، آب زیرکاه، فلفلی» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۵۴).

«گُفتم که شُدَم خَسه، باکیت نیس ماترننگک هی - چَن تُو - پلنگک زدی و گُفتی نَخسه»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۱۲)

goftam ke šodam xasse, bākīt nis māterengak
yey – čan- to pelengak zadī –o- gofti naxasse!

۴-۴-۵. صفات ظاهری

۴-۴-۱-۵. آب گز [ab-gez]

«به سکون بآء و کسر گاف، اگر چیزی در آب مانده و فاسد شده باشد می‌گویند آب گز شده است مثلاً اگر خیار یا سبزی چند روز در آب مانده و لیز شده باشد می‌گویند آب گز شده است» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۸). «آب گز [ab-gaz]: حالت پوست بدن که بر اثر زیاد ماندن در آب گرم، سفت و پرچین شده باشد؛ سیب زمینی، شلغم، و بقولات تازه که نیم‌پز باقی بماند و سرد شود و در نتیجه قابل پخت مجدد نباشد؛ (باقلاها روی بار بود که نفت چراغ تمام شد، حالا آب گز شده‌اند باید بریزم‌شان دور)» (شاملو، ۱۳۵۷، دفتر ۱، ص. ۱۵۲).

«دیر بیچینیم آب گز و می دی میشم گردو رسیده، فال فالیم کن نپه»
(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۳۰).

dir bičīnim ab-gez o meydey mišam
gerdu residam, fāl fālim kon nape

۴-۴-۲-۵. می دی [meydey]

«بر وزن زنده، میوه رسیده و مانده، میوه‌ای که در اثر ماندن قدری آب خود را از دست داده باشد» (همان، ص. ۵۸۶). «میوه کاملاً رسیده‌ای که آب خود را از دست داده باشد» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۵۷).

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

«دیر بیچینیم آب گز و می دی میشم گردو رسیده، فال فالیم کن نپه»
(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۳۰).

dir bičinim ab-gez o **meydey** mišam
gerdu residam, fāl fālim kon nape

۴-۴-۲. تنگ [teng]

«سفت و محکم؛ فعل آن "تنگ کردن" یعنی محکم و سفت نمودن می‌باشد» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۱۶۱). «سخت، محکم، قایم، پابرجا» (خدیش، ۱۳۸۵، ص. ۶۱). در لُری بویراحمدی امروز به همین شکل تلفظ می‌شود و به معنی کم‌عمق و نازک هم می‌آید (مقیمی، ۱۳۹۴، ذیل تنگ).

«شیراز می‌گن نازِ واسی اُفتوِ جنِگش قَلبا رو گِرِن می‌زنه به هم تیرشۀ تِنِگش»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۳۵).

širāzo migān nāze wāsey oftow ē ʔengeš
qalbā ro geren mizane be ham tiršeye **tengeš**

۴-۴-۶. اعضای بدن

۴-۴-۱. قُپ [qop]

«به ضم اول، لپ و آن عبارت است از پرده گوشتی دو طرف دهان؛ داخل دهان را گویند» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۴۱۸). «گوشت صورت زیر گونه» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۶). قپ (qep) در لُری بویراحمدی به معنی «هر نوع برآمدگی و برجستگی» (مقیمی، ۱۳۹۴، ذیل قُپ) با این کلمه مرتبط است.

«رنگ زرد من زد تو قُپم، پته مُو به آب داد بی کپۀ دل بود تو سینه م، اورم فروختم»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۳۲).

range zard man zad tu **qopom**, patamo be āb dād
yey kappey del bud tu sinam, uram furuxti

۴-۴-۲. لُنِج [lonj]

«لُنِج: به ضم اول، لب» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۵۴۳) «عنوان اهانت‌آمیز برای لب»

(سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۵۳). در گویش لری به معنی «لب کلفت و معمولاً برای ابراز محبت هم کاربرد دارد» (مقیمی، ۱۳۹۴، ذیل لُنج). لنج به معنای لب با بار منفی معمولاً با لب می‌آید، به صورت لب و لُنج.

«لُنَجَوِ وَلِ كَن رُو سَرُو پُكَالَمَ از گُل خنده خال خالیم کن نَپه»
(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۲۹)

lonjeto vel kon ru sar-o- pokālom
az gole xande xāl xālim kon nape

۴-۴-۷. باغ‌ها و اماکن قدیمی شیراز

ظهور نوستالژی در عرصه ادبیات با میزان مدرن بودن محیط زندگی شاعر و نویسنده ارتباط مستقیم دارد، زیرا هر نوستالژی بیان‌کننده دوری و جدایی انسان از چیزی یا موقعیتی است و این شکاف موجب دل‌تنگی او می‌شود و احساس حسرت بر گذشته را به بار می‌آورد: «نوستالژی یکی از پیامدهای فرهنگی ورود به عصر مدرن است. دلزدگی، احساس فقدان یا تمنای بازگشتی که در نحله‌ها و آثار ادبی مدرن مشاهده می‌شود، همگی بر هم‌بستگی میان مدرنیته و نوستالژی تأکید می‌کنند» (حیدری، ۱۳۹۸، ص. ۱۹، ۲۰). یادکرد نام باغ‌های و اماکن قدیمی شیراز در شعر سمندر متضمن نوستالژی اجتماعی است.

۴-۴-۱. آسیو سه توی [āsiow se toy]

«آسیاب سه تایی، گردشگاه معروف شیراز واقع در تپه‌های کنار رودخانه و حاشیه بیمارستان نمازی که سه تا آسیاب دارد» (سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۱۰۰).

«بَنگِ صُبِ میرن تو شاچراغِ عهدی می‌بندن شوم، آسیو سه توی دل میدن، قُلوه می‌سونن»

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

(همان، ص. ۲۸)

bonge sob miran tu šāčērāq ahdi mibandan
šum, āsiow se- toy del midan, qolve misunan

۴-۷-۲. باغ تخت [bāq-e taxt]

باغ تخت که «آن را تخت قاجار هم می‌نامند، در شمال شیراز، در دامنه کوه باباکوهی و در بلوار گلستان قرار دارد. این باغ یکی از چهارباغ مشهوری است که پیش از دوره گورکانیان وجود داشته است» (کمالی، ۱۳۸۴، ص. ۸۳). «این باغ در بین چهار راه باغ تخت و بلوار جمهوری قرار دارد و از ۷۰ سال پیش تاکنون به مرکز پیاده‌ارزش تبدیل شده است؛ باغ تخت در سال ۴۸۰ ه.ق توسط اتابک قراچه ساخته و تخت قراچه نامیده شد» (محمدی، ۱۳۸۴، ص. ۳۲۴).

«باربند مشیر و باغ تخت و شادی الله زیر آهر و سر کل شیخ ابو زهرو، ژبون»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۲۸).

bārband mušir - o - bāq-e taxt - o - šādi alāh
zir-e ahar - o - sar-e kal-e šeyx abu zahro žiunan

۴-۷-۳. باغ رشک بهشت [bāqe raške behest]

«این باغ در شمال غربی شیراز در پشت باغ میرزا آقاخان و در نزدیکی باغ ابوالفتح خانی قرار داشته و ضلع جنوبی آن مجاور خیابان ساحلی بوده» (کمالی، ۱۳۸۴، ص. ۷۹). فرصت شیرازی در کتاب آثار عجم از آن چنین یاد می‌کند: «خاکش غیرت مشک عنبر است، آبش حسرت سلسال و کوثر. ایوانی مرغوب و منزلی مطلوب در آن ساخته شده» (فرصت حسینی شیرازی، ۱۳۵۳، ص. ۵۱۲).

«از سعدی میوی حافظیه هفتن و چلتن تو باغ بهشت و رشک بهشت غزل می خونن»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۲۸)

Az saadi mioy hāfezie haftan o čeltan
Tu bāqe behest o **raške behest** qazal mixunan

۴-۴-۷. باغ صمد آقو [bāqe samad āqo]

باغ صمد آقا «در ضلع شمالی خیابان زند قرار داشته» (کمالی، ۱۳۸۴، ص. ۷۹).
«ناحیه‌ای است بین خیابان فردوسی و خیابان رودکی که هنوز کوچه باغ صمد آقوی آن
معروف است» (سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۱۰۳).

«از گودِ گری، کوچه قوام و چارسو بازار تو در شیخ و باغ صمد آقو، صاب دیوونن»
(همان، ص. ۲۹).

az gowd-e gari, kučey qavām - o – čārsu bāzār
to dar-e šix - o – **bāq-e samad āqu**, sāb diyunan

۴-۴-۵. پوزه سنقری [puzey sonqori]

باغ سنقری «در مغرب شیراز در خیابان پوزه سنقری با مساحتی برابر با ۶/۵ هکتار قرار
داشته و مربوط به دوران اتابک سنقری بوده است» (کمالی، ۱۳۸۴، ص. ۷۸).

ظاهراً اتابک سنقر هشت قرن پیش در زمان حکومت فارس احداث کرده است.
این باغ که خارج از محدوده شیراز قرار داشت در طول زمان رو به ویرانی گذاشت
و عمارت کلاه فرنگی در وسط آن ساخته شد. در ورودی باغ سنقری رو به شمال
و در انتهای کوچه‌ای است که از خیابان قصردشت جدا می‌شود. ضلع شرقی به
سمت پوزه سنقری و ضلع جنوبی به سمت خیابان خلدبرین است. بخشی از باغ
به پارک عمومی تبدیل شده و شهرداری شیراز ساختمان آن را به یکی از مناطق

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

شهرداری اختصاص داده است (ر.ک. فرصت حسینی شیرازی، ۱۳۵۳، ص. ۵۲۰).
«تو، پُشتِ پوزَه سُنقُری قَه قَه می‌زدی من، شُرشُرِ اشکُم، دَم- آب شُرشُری- بود»
(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۸۶)

to pošte –**puzey sonqori**- qah qah mizadi
man šor šor aškom dame **āb šor šori bud**

۴-۷-۶. دُختروی صاب اختیار [doxtaroy sāb extiyār]

بقایای چهار ستون سنگی از باغی به همین نام که در سمت شمالی خیابان زند واقع شده است. «در سمت شمالی خیابان زند و روبه‌روی خیابان خیام واقع شده» (کمالی، ۱۳۸۴، ص. ۷۹).

نام ستون سنگی است که در زمان صاحب اختیار (از حکام پیشین شیراز) نصب شده و چون صاحب اختیار حاکم ستمگری بوده در ضمن چهار دختر داشته که شوهر نداشته‌اند چهار ستون را به طنز، دختران صاحب اختیار می‌گویند! دوتای آن در خیابان زند، مقابل کنسولگری انگلیس سابق و انجمن ایران و انگلیس فعلی [سابق] است و دوتای دیگر نبش باغ ملی و خیابان گلستان (سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۱۰۳).

«پُشتِ شامیرَمزه، دَمِ آرگ، بازارچَه فیل پیشِ دُختروی صاب اختیار سَرَوِ رَوونن»
(همان، ص. ۲۹).

pošte šāmiramaze dame arg bāzarčeye fil
piše **doxtaroy sāb extiyār** sarve ravunan

۴-۷-۷. گود عربون [gowde arbun]

«محلّه‌ای بسیار قدیمی در مرکز شیراز قدیم است که برای مدتی محل سکونت تعدادی

از اعراب عشایر فارس بوده است» (ندیم، ۱۳۹۴، ص. ۵۶)
«گُودِ عَرَبُون و طاقِ اُسکورو، تکیهٔ نواب تُو مَحَلّهٔ بیات و دهٔ بزرگی دلبرونن»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۲۸)

gowde arabun-o- tāqqe oskuru, tekyeye navvāb
tu mahaley bayāt -o-deh bozorgi delbarunan

۴-۴ ۸- بازی‌ها و اسباب‌بازی‌های محلی

۴-۴ ۱۸- اَبْرَک [ābrak]

«تاب، که برای درست کردن آن، دو سر یک طناب را به شاخهٔ درخت بندند»
(سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۸۰).

«تُو سمندر- بُو مووات اَبْرَک می‌خورد لاپ اومدن هر واترهٔ گوش نداده، رفته از نو آزیده»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۶۸).

to samandar bo movāt ābrak mixord lāp omdann
har vāterey guš nadāde, rafte az now owzide

۴-۴ ۲۸- چَلْکِ مُسه [čalok mose]

«چَلْکِ مُسه: الک دولک شیرازی است» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۹). «چَلْکِ مُسه: الک دولک. نوعی بازی که بیشتر مخصوص بچه‌هاست، ولی گاهان جوانان و بزرگ‌ترها هم به آن مشغول می‌شوند» (خدیش، ۱۳۸۵، ص. ۸۰).

«در این بازی، بازیکنان به دو دسته تقسیم شده و هر دسته یکی را که بهتر از دیگران بازی کند بنام "اوسا" انتخاب می‌کنند. آن‌گاه شیر یا خط و یا تر و خشک می‌کنند. بعد به قید قرعه دسته‌ای بالا می‌ایستند و دسته‌ای ته می‌روند. اگر افراد هر دو دسته مساوی نباشند اوسای دسته‌ای که بالاست و یار کم دارد می‌گوید: یک مرد یا دو مرد تو کمم و خود اوسا به نوبت به جای آن دو نفر بازی می‌کند می‌دهند وسایل بازی:

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

تعدادی چلک به طول بیست سانت از جنس چوب، دو عدد مُسه به طول پنجاه تا شصت سانت و دو نیمه آجر که به‌طور موازی با مسافتی از یکدیگر کنار هم قرار می‌دهند. ابتدا یکی از بازیکنان بازی را شروع می‌کند که مهارت زیادی در بازی نداشته باشد هر بازیکنی می‌تواند تا سه مرتبه با مُسه زیر چلک بزند. اگر در این سه مرتبه نتوانست چلک را مسافتی به جلو پرتاب کند سوخته و نوبت به دیگری می‌رسد که بازی را ادامه دهد» (فقیری، ۱۳۵۳، ص. ۴۲-۴۱).

«از بس بو چیشات سمندرو مٹ بازی چلک مُسه، او شد
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۶۸).

az bas bo čišāt samandaro čubkāri kerdī
mese bāzi **čalok mose**, u šod čalok, to mose

۴-۴-۳. شافتک [šāftak]

«پیرسوک: سوت (به آن شوت و شافوت هم می‌گویند) ضمناً واژه شافتک به معنی رند و زیرک و زرننگ هم می‌آید: عجب شافتکیه!» (همان، ص. ۸۷). «شافتک: سوت؛ شافوت: سوت و صدای سوت؛ شافوتی: شافتک بزن، سوت بزن» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۰).

«پیرسوک دل از شافتک عشق تو ولو شد بی قره تراقی زیر بارون دمروش کرد»
(همان، ص. ۱۴).

piruske del az **šāftake** ešqe to velow šod
yey qore terāqi zire bārun damaruš kerd

۴-۴-۹. اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها

استفاده از ادبیات شفاهی و به‌ویژه استفاده مطلوب و به موقع از ضرب‌المثل در شیراز در جر و بحث‌ها نوعی سلاح به‌شمار می‌رود. به‌عنوان نمونه در ستیزهای فردی زمانی که احتمال دارد سخن طرفین به دعوا منجر شود

طرفین با استفاده از یک ضرب‌المثل یا انواع دیگر ادبیات شفاهی سعی می‌کنند به ماجرا خاتمه دهند و آن ضرب‌المثل به مانند ضربه‌ای بر حریف وارد می‌شود بیشتر این برخورد زبانی به پایان دعوا منجر می‌شود، اما در مواقعی حریف نیز با بیان یک ضرب‌المثل یا متلک جواب می‌دهد این گفته بدان معنا نیست که گاه برخورد فیزیکی ایجاد نمی‌شود به هر حال استفاده از زبان و بیان کنایه‌ای که نوعی ناسزای غیر مستقیم به شمار می‌رود از شدت مخاصمات فردی و ستیزه‌ها می‌کاهد (ندیم، ۱۳۸۸، ص. ۴۱).

۴-۹-۱. اُرسی پَسک پیشک ندار [orsi pasak pišak nadār]

این ترانه در شیراز مشهور است: «اُرسی پَسک پیشک ندار، رسیده به کفش پاشنه‌دار، چه کنم به کار کردگار؟ خدا دونه خجیجه رسیده به یی دریجه.

orsi pasak pišak nadār
raside be kafše pāšnedar
če konam be kāre kerdegār
xodā dune xajjje
raside be ?i darije

کسی که کفشش پس و پیش ندارد و پاره شده است. خجیجه: خدیجه. منظور طعنه به آدم تازه به دوران رسیده‌ای که کم‌ظرفیت است» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۷۲).

اُرسی: به معنی کفش است و در اصل کفش ارسی چراکه کفش به شکل و طرح غیربومی خود، نخستین‌بار از روسیه و دست‌کم از طریق آن کشور به ایران رسید و چنین بود که گونه‌های غیرایرانی کفش را کفش ارسی خواندند و بعدها به‌طور کلی ارسی گفتند در برابر نعلین و چسبک و صندل و انواع دیگر بومی‌ساز آن کلمه بیشتر در تداول، کودکان orsi نیز گفته می‌شود (شاملو، ۱۳۵۷، دفتر ۱، ص. ۲۳۱).

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

«ای اُرسی پَسک پِشک نَدار پات بوده دیروز امروز شده کفش پاشنه دار، همه نگرُونن!»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۲۹).

ay orsi pasak pišak nadār pāt bude dīruz
emruz šode kafše pāšne- dār hame negarunan

۴-۴-۲. اُشتُو [oštow]

«اُشتُو: عجله و شتاب؛ اُشتُو: کاری که با عجله و شتاب انجام شود» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۸۴). شتاب و تعجیل؛ این واژه مخفف اُشتاب است، «به صورت اُشتاو هم گفته شده است» (تبریزی، ۱۳۴۲، ذیل اُشتُو). «عجله، شتاب» (بهریزی، ۱۳۴۸، ص. ۳۰).
«لیم لیم وَج اُشتُو واترَقید رفت به آسمون هَوار هَوارم»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۲۹)

lim lim važe oštow vātereqid
raft be āsemun havār havārom

۴-۴-۳. بَختار [baxtār]

«بیان احساسات و عواطف تنها از طریق زبان انجام نمی‌شود و استفاده از اجزای سر و صورت و دست نوعی زبان است که هنوز در برخی از فرهنگ‌ها کاربرد زیادی دارد آنچه که از آن به عنوان «زبان بدن» یاد می‌شود و همه ما تقریباً بدون اطلاع دقیق از این زبان در زندگی روزمره خود از آن استفاده می‌کنیم با این حال زبان بهترین شیوه ایجاد ارتباط و بیان عواطف است. در علم روان‌شناسی تا مدت‌ها استفاده از ابزار و آزمایش‌ها را بر صحبت کردن با بیمار ترجیح می‌دادند، اگرچه هنوز هم در برخی بیماری‌های روان‌نژندی ابزار پزشکی مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما عموم روان‌شناسان از رفتار درمانی و گفت‌وگوهای مکرر با بیمار به عنوان بهترین شیوه درمان استفاده کنند» (ندیم،

۱۳۸۸، ص. ۴۲).

«به تنهایی استعمال نمی‌شود بلکه به صورت (به بختارش افتاد) یا (افتاد به بختارش) گفته می‌شود. یعنی به جانش افتاد. یعنی شروع کرد به زدنش. مثل به آوارش افتاد. گاهی هم گویند افتاد به بختش - به جای افتاد به بختارش» (بهریزی، ۱۳۴۸، ص. ۵۸).
«ای سی بختم، غمت به بختار من افتاد پرده دلمو جر میدی و میخوی تو - جر - شی»
(سمندر، ۱۳۵۶، ص. ۶۶)

ey sey baxtom, qamet be **baxtāre** man oftād
pardey delomo jer midi -o- mixoy to -jer- ši

۴-۹-۴. زیر قم رفتن [zire qem raftan]

«زیر قم نمی‌رفت: زیر بار نمی‌رفت (قم با همین گویش به معنای کیف هم هست)»
(همان، ص. ۱۳۸).

«قم: زیر قم رفتن: بر خلاف میل به رایگان برای کسی کار کردن؛ زیر قم گرفتن: از کسی به رایگان کار کشیدن» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۷).

«زیر قم نمی‌رفت یی ماترنگک زود خودشو لا داد رفت پیش یارم»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۲۳).

zire qem namiraft ei materngak
zud xodešo lā dād - o - raft piše yārom

۴-۹-۵. گُربه شاچراغ [gorbey šāčērāq]

«برخی مواقع کاربرد ضرب‌المثل بنا به موقعیت اجتماعی از ضرب‌المثلی استفاده می‌کند که هدفش صرفاً شوخی و مزاح است و یا اگر مفهوم دیگری نیز دارد. بنا به موقعیت

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

زمانی و مکانی از آن تنها شوخی و مزاح استنباط می‌شود و این همه به ذوق و هنر کاربر ضرب‌المثل بستگی دارد» (ندیم، ۱۳۸۸، ص. ۴۵). «گربه شاجراغ: آدم زال، آن که موهای سر و رویش بسیار بور باشد» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۸۹).

«رَقِيبَ مَنْ گَرَبَهُ شَاهِچَرَاغِه وَاسِئُ یِی پَخْمِه نَقَالِیم کُن نَپِه»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۳۰)

raqibe man gorbeye šāhe-čerāqe
vāseye ei paxme naqālim kon nape

۴-۴-۱۰. اصطلاحات متفرقه

۴-۴-۱۰-۱. سیسپوک [sispuk]

سیسپوک درحقیقت نام پشه خاصی است که بر روی بدن گوسفند و بز مخصوصاً در بهار می‌نشیند و ممکن است وارد حلق این حیوانات شود، اما نکته جالب آن است که گاه افرادی که از کنار گله حیوانات عبور می‌کنند ممکن است این پشه وارد حلق آن‌ها شود. این پشه وارد حلق شده در ته حلق تخم‌گذاری می‌کند. تا زمان از تخم درآمدن پشه‌ها و خارج شدن از دهان انسان فرد بیمار سختی زیاد را تحمل می‌کند و مدام ته حلقش خارش و سوزش شدید دارد. سپاسدار می‌نویسد: «از امراض چهارپایان که ناشی از رفتن حشرهای خاص در بینی یا گلوی آن‌هاست. این کلمه را در مقام نفرین گویند» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۹). «نوعی بیماری است که بیشتر چارپایان دچار آن می‌شوند و در گلوی آن‌ها ایجاد می‌گردد» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۳۲۲).

۴-۴-۱۰-۲. زغلتون [zaqltun]

«زغلتون: سمی است گیاهی، این واژه به‌منظور نفرین به کار می‌رود» (سپاسدار، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۴). در واژه‌نامه بهروزی به این صورت به کار رفته است: «زقلم: به فتح اول و

دوم و ضم چهارم، ۱. گیاهی است که خوردن آن باعث مسمومیت حیوانات می‌شود. ۲. به عنوان نفرین هم استعمال می‌شود» (بهروزی، ۱۳۴۸، ص. ۳۲۲).

۴-۴-۱۰-۳. زردیون [zardiyun]

«زردیون، بیماری یرقان را هم زردیون هم گویند» (همان، ص. ۳۲۱).

«نه سیسپوکه، نه طاعون نه گُل مُژَه زغلتون»

«نه زردیون، نه غمباد نه اُق نه قی، نه غسیون»

(سمندر، ۱۳۸۸، ص. ۶۵)

۵. نتیجه

در این پژوهش با بررسی واژگان شیرازی در اشعار بیژن سمندر در دو کتاب شعر شیراز و شیراز از گل بهترو به این نتیجه دست یافتیم که وی با شناخت کامل زبان گفتاری شیراز که گونه محاوره‌ای و همگانی زبان در این شهر است و همچنان با شناخت کامل فرهنگ عامیانه این شهر و عوامل مؤثر در آن، از قبیل وضعیت جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی، افکار و اعتقادات دینی و نظام‌های معیشتی در بیشتر ابیات خود با بیانی شیوا و رسا از واژگان شیرازی اصیل استفاده کرده و بسیاری از واژه‌های در حال فراموشی را در این اشعار جاویدان کرده است.

بسامد واژه‌های محلی و با لهجه شیرازی در اشعار بیژن سمندر بیشتر در موضوعات اجتماعی و فرهنگی مشاهده می‌شود. این واژه‌ها به‌طور خاص در توصیف خانواده، پیشه‌ها، طبقات اجتماعی، و حتی نام‌گذاری‌های محلی برای جانوران به کار رفته‌اند. برای مثال، واژگان پرکاربرد گویش شیرازی نظیر «پشنگه»، «پنجیر»، «آلنده»، و «مُچنه» در اشعار سمندر به وفور یافت می‌شوند و عبارات و واژگانی مثل «اُرسی پَسک پیشک

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

ندار» با خانواده، پیشه، و طبقات اجتماعی پیوند دارند. او از شاعرانی است که در شعرها و آثارش از این موارد مختلف فرهنگی و اجتماعی بهره می‌برد تا پیام‌های معنادار خود را به مخاطبان منتقل کند. استفاده از واژگان محلی و اصطلاحات فرهنگی، به او کمک می‌کند تا اثرات بیشتری در مخاطبان ایجاد کند. «تیسک، خزوک، زردآلو رسونک، کلپک» نشان از استقلال فرهنگی در نام‌گذاری محلی برای جانوران است.

او با استفاده از واژگان لهجه شیرازی، توانسته است با خواننده محلی ارتباط نزدیکی ایجاد کند و مفاهیم اجتماعی را به شکلی منحصر به فرد و متفاوت بازنمایی کند. این باعث می‌شود خواننده به عمق تجربه موضوعات اجتماعی نفوذ کند و با مشاهده و درک این عناصر زبانی و فرهنگی، ارتباطی قوی‌تر با اشعار برقرار کند. با توجه به تحلیل انجام‌شده در این مقاله، مشخص می‌شود که واژگان شیرازی به‌عنوان بخشی از فرهنگ عامه که فاقد اسناد مکتوبند در اشعار بیژن سمندر نقش بسیار مهمی در بازنمایی موضوعات اجتماعی ایفا می‌کنند.

بسامد واژه‌های محلی و با لهجه شیرازی در اشعار بیژن سمندر در موضوعاتی بیشتر است که به زندگی روزمره، فرهنگ عامه، و تجربه‌های محلی شیراز مربوط می‌شوند. دلایل این امر را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱. زندگی روزمره و توصیف محیط

واژه‌های محلی و لهجه شیرازی در اشعاری که به توصیف زندگی روزمره، محیط و فرهنگ شهر شیراز می‌پردازند، بیشتر به‌کار می‌روند. این واژه‌ها به شعر اصالت و واقعیت بیشتری می‌بخشند و خواننده را به فضای واقعی و ملموس شهر شیراز نزدیک‌تر می‌کنند.

۲. فرهنگ عامه و فولکلور

اشعاری که به عناصر فرهنگ عامه و فولکلور می‌پردازند، مانند آداب و رسوم، جشن‌ها، و قصه‌های محلی، به‌طور طبیعی از واژه‌های محلی و لهجه شیرازی بهره بیشتری می‌برند. این واژه‌ها به خلق و بازنمایی دقیق‌تر و اصیل‌تر این عناصر فرهنگی کمک می‌کنند.

۳. تجربه‌های شخصی و نوستالژی

بیان تجربه‌های شخصی و نوستالژیک که مربوط به خاطرات دوران کودکی و زندگی در شیراز هستند، نیز ممکن است با بسامد بیشتری از واژه‌های محلی همراه باشد. این امر به این دلیل است که چنین تجربیاتی به‌طور طبیعی با زبان و لهجه محلی مرتبطند.

و چرایی آن:

اصالت و واقع‌گرایی: استفاده از واژه‌های محلی و لهجه شیرازی به اشعار واقع‌گرایی و اصالت می‌بخشد و خواننده را به فضای محلی و واقعی نزدیک‌تر می‌کند. جذابیت و گیرایی: این واژه‌ها می‌توانند جذابیت و گیرایی خاصی به اشعار بدهند و خواننده را به دلیل آشنایی با زبان محلی و فرهنگی، بیشتر به خود جذب کنند. هویت فرهنگی: استفاده از واژه‌های محلی و لهجه شیرازی به تقویت هویت فرهنگی و زبانی در اشعار کمک می‌کند و نشان‌دهنده تعلق شاعر به فرهنگ و جامعه خاص خود است.

تأثیر عاطفی: این واژه‌ها می‌توانند بار عاطفی و احساسی بیشتری به اشعار ببخشند، به‌خصوص در بیان احساسات و تجربیات شخصی.

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمدهادی خالقزاده و همکار

بنابراین، بسامد واژه‌های محلی و با لهجه شیرازی در موضوعات مرتبط با زندگی روزمره، فرهنگ عامه، و تجربه‌های شخصی بیشتر است، زیرا این واژه‌ها به خلق اصالت، واقع‌گرایی، جذابیت و تأثیر عاطفی بیشتر در اشعار کمک می‌کنند.

جدول ۱: فهرست واژه‌ها و اصطلاحات مورد بررسی

Table 1: List of words and terms examined

واژه‌های کهن	برخی جانوران	برخی خوراکی‌ها	صفات انسانی	صفات انسانی	صفات ظاهری و اعضای بدن	باغ‌ها و اماکن قدیمی شیراز	بازی‌ها و اسباب‌بازی‌های محلی	ضرب‌المثله‌ها و اصطلاحات متفرقه
آمخته	تیسک	انگور ریش بُووی مُنقوی	آپاردی	پَخمِه	آبِ گِز	آسیو سه‌توی	آبرک	اُورسی پَسَک پیشک‌ندار
آمخته	خزوک	انگور لُرکَش	آرقه	پله	می‌دی	باغ تخت	چَلکِ مُسه	اُشتو
پیشنگه رَسونک	زردآلو رَسونک	اُو پیازک	اَلشتی	سوزمونی	تنگ	باغ رَشک بهشت	شافتک	بختار
پنجیر	کلپک	دو پیازه آلو	آتکلی	کور منجله	قپ	باغ صمد آقو		زیرِ قِم رفتن
لنده	توتوه	اکبیر	کُمین	لنج	پوزَه سُنقُری			گُربله شاجرغ
مُچنه	کاجی	ماترنگک	گبرک	قپ	دُختروی صاب اختیار			سیسپوک
	یخنسی	اُنر	لبدی		گود			زغلتون

		عربون				عَسَس ماشک		
زردیون				للموش	سُوینه			

منابع

- امداد، ح. (۱۳۴۰). شیراز در گذشته و حال. شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- باطنی، م.ر. (۱۳۸۴). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیرکبیر.
- بهروزی، ع.ن. (۱۳۴۸). واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی. شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.
- تبریزی، م.ح.خ. (۱۳۴۲). برهان قاطع. ۵ مجلد. تهران: امیرکبیر.
- تمیم‌داری، ا. (۱۳۹۹). فرهنگ عامه. تهران: مه‌کامه.
- توللی، ف. (۱۳۵۰). ادبیات و زبان‌ها. نشریه وحید، ۹۸، ۱۵۶۰ - ۱۵۶۸.
- ثابت، ع. (۱۳۹۱). خوشا تفرج شیراز، جستارهایی در فرهنگ مردم. شیراز: ادیب مصطفوی، بنیاد فارس‌شناسی.
- خدیش، ح. (۱۳۸۵). فرهنگ مردم شیراز. شیراز: نوید.
- دهخدا، ع.ا. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: سیروس.
- رحیمیان، ج. (۱۳۹۱). توصیف گویش شیرازی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- سامی، ع. (۱۳۳۷). شیراز شهر جاویدان. شیراز: نوید.
- سپاسدار، م. (۱۳۹۳). شیرازی (نگاهی به لهجه مردم شیراز). شیراز: آوند اندیشه.
- سمندر، ب. (۱۳۵۶). شعر شیراز. شیراز: کتابفروشی معرفت.
- سمندر، ب. (۱۳۸۸). شیراز از گل به‌تر. شیراز: نوید.
- صادقی، ع.ا. (۱۳۴۹). زبان فارسی و گونه‌های مختلف آن. مجله فرهنگ و زندگی، ۲، ۶۱ - ۶۶.
- صفار حیدری، س.، و صفار حیدری، ح. (۱۳۹۸). خوانشی جامعه‌شناسانه از نوستالژی در

واکاوی واژه‌های شیرازی و فرهنگ عامه در اشعار... _____ محمد‌هادی خالق‌زاده و همکار

مدرنیسم ادبی (با تأکید بر آرای زیمل، وبر و لوکاچ). پژوهشنامه مکتب‌های ادبی، ۹، ۱۱۴-

۱۳۶.

صفوی، ک. (۱۳۶۷). نگاهی به پیشینه زبان فارسی. تهران: نشر مرکز.

شاملو، ا. (۱۳۵۷). کتاب کوچ. تهران: مازیار.

فرصت حسینی شیرازی، م.ن. (۱۳۵۳). آثار عجم. بمبئی: نادری.

کلباسی، ا. (۱۳۷۰). فارسی اصفهانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کمالی سروستانی، ک. (۱۳۸۴). دانشنامه آثار تاریخی فارس. تهران: سازمان میراث فرهنگی و

گردشگری کشور.

مرادی، م. (۱۳۹۰). بررسی گونه‌های اصلی وزن و تحول آن در شعر گویش شیرازی. ادبیات و

زبان‌های محلی ایران زمین، ۱، صص.

مقیم، ا.، نظری، ج.، خالق‌زاده، م.ه.، و مقیمی، ج. (۱۳۹۴). فرهنگ واژه‌های گری بویراحمادی.

سی سخت: فرهنگ مانا.

ندیم، م. (۱۳۸۸). برخی کارکردهای اجتماعی ضرب‌المثل‌های شیرازی. شیراز: ملک سلیمان.

ندیم، م. (۱۳۹۴). خیابان کریم خان زند شیراز. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

نیازکار، ف. (۱۳۹۷). کوچ شاعر ر شعر شهر (یادمان بیژن سمندر). شیراز: دانشنامه فارس.

References

- Batani, M. R. (2005). *Description of the grammatical structure of Persian language*. Amir Kabir.
- Behroozi, A. N. (1969). *Words and proverbs of Shiraz and Kazerun*. Fars Department of Culture and Arts.
- Dekhoda, A. A. (1998). *Lexicon*. Siros.
- Emdad, H. (1961). *Shiraz in the past and present*. Union of Fars Publications.
- Forsat Hosseini Shirazi, M. N. (1974). *Aathar-e Ajam*. Naderi.
- Kalabasi, E. (1991). *Esfahani Persian*. Institute for Humanities and Cultural Studies.

- Kamali Sarvestani, K. (2005). *Encyclopedia of historical monuments of Fars*. Cultural Heritage and Tourism Organization of Iran.
- Khadish, H. (2006). *The folk culture of Shiraz*. Navid.
- Moghimi, E., Nazari, J., Khaleghzadeh, M. H., & Moghimi, J. (2015). *Lexicon of Lorestan Boir-Ahmadi words*. Farhang Mana.
- Moradi, M. (2011). An examination of primary meter types and their evolution in Shirazi dialect poetry. *Literature and Local Languages of Iran, 1*.
- Nadim, M. (2009). *Some social functions of Shirazi proverbs*. Malek Soleiman.
- Nadim, M. (2015). *Karim Khan Zand street, shiraz*. Foundation of Fars Studies.
- Niyazkar, F. (2018). *The poet's migration, the city's poet: in memory of Bijan Samandar*. Encyclopedia of Fars.
- Rahimian, J. (2012). *Description of the Shirazi dialect*. University of Shiraz.
- Sabet, A. (2012). *Joyful Shiraz, essays on the people's culture*. Adib Mostafavi, Foundation of Fars Studies.
- Sadeghi, A. A. (1970). Persian language and its varieties. *Journal of Culture and Life, 2*, 61–66.
- Safar Heidari, S., & Safar Heidari, H. (2019). A sociological reading of nostalgia in literary modernism (emphasizing the views of Simmel, Weber, and Lukács). *Journal of Literary Movements, 9*, 114–136.
- Safavi, K. (1988). *A review of the origins of the Persian language*. Markaz Publishing.
- Samandar, B. (1977). *Poetry of Shiraz*. Ma'rifat Bookstore.
- Samandar, B. (2009). *Shiraz is more beautiful than flowers*. Navid.
- Sami, A. (1958). *Shiraz: the eternal city*. Navid.
- Sepasdar, M. (2014). *Shirazi (A look at the dialect of the people of Shiraz)*. Avand Andisheh.
- Shamloo, A. (1978). *The book of alley*. Maziar.
- Tabrizi, M. H. K. (1963). *Borhan-e Qate'*. 5 volumes. Amir Kabir.
- Tamimdari, I. (2020). *Folk culture*. Mahkameh.
- Tavalali, F. (1971). Literature and languages. *Vahid Journal, 98*, 1560–1568.

